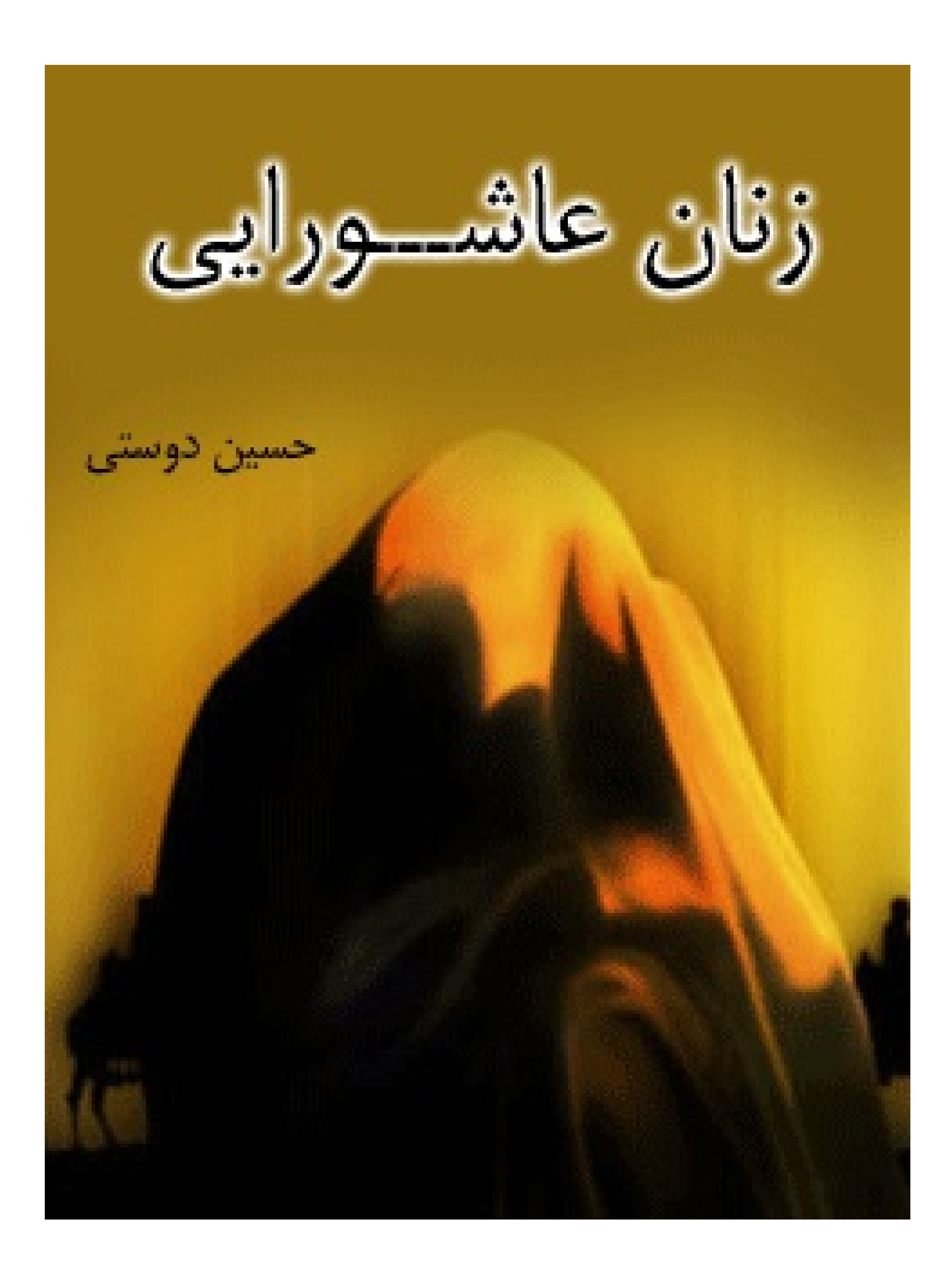

زنان عاشـــورایی
حسین دوستی



زنان عاشورایی

نویسنده:

حسین دوستی

ناشر چاپی:

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. مرکز فرهنگی. معاونت انتشارات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زنان عاشورایی

مشخصات کتاب

سرشناسه : دوستی، حسین

عنوان و نام پدیدآور : زنان عاشورایی/ تحقیق حسین دوستی

مشخصات نشر : تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی مقاومت بسیج، نمایندگی ولی فقیه، معاونت روابط عمومی و انتشارات، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ص ۹۲

شابک : ۹۶۴-۰۶-۴۸۵۳-۱۴۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۹۲ - ۹۱

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- زنان

شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نیروی مقاومت بسیج. نمایندگی ولی فقیه. معاونت روابط عمومی و انتشارات

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/د۸۷ز۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۵۶۳۳

مقدمه

تحول و انقلاب عظیمی که دین اسلام در مردم به وجود آورد، فقط مردان را در برنگرفت، بلکه از زنان نیز، انسان‌هایی فداکار و ایثارگر و با شهامت ساخت که در پیروزی مسلمانان نقش به سزایی داشتند.این بانوان علاوه براین که در وجوه مبارزه، علم و تقوا، آشکارا نقش داشته‌اند،فرزندانی مجاهد، متقی و بزرگوار تربیت نمودند و در اعتلای خانواده و فعالیت‌های همسرانشان سهمی چشم گیر ایفاکردند، از این رو توجه به زندگی این بزرگ زنان،همیشه مورد توجه مسلمانان بوده و به عنوان اسوه و الگو، در راهنمایی زنان و دختران جامعه، اخلاق پاک و سیره و رفتار برجسته آنان مورد استفاده قرار گرفته است و مؤلفان و نویسندگان زیادی، در مورد بانوان نام دار مسلمان کتاب‌ها نگاشته و سخنرانی‌ها نموده‌اند. لیکن هدف ما در این نوشتار، معرفی زنان عاشورایی است؛ بانوان محترمی که با تلاش‌ها و مقاومت‌ها و نبردها و صبوری‌های خود، نقشی سترگ در حماسه کربلا داشته‌اند. زنان و دخترانی که بار مبارزه‌ها و مصیبت‌ها و رنج‌ها و اسارت‌ها و تنهایی وغربت را بر دوش کشیدند و شجاعانه ایستادند و سر بر آسمان ساییدند و هرگز تسلیم دشمنان و دژخیمان نشدند.معرفی تعدادی از این بانوان عالی مقام را که مورخان توانسته‌اند اسامی و برخی حالاتشان را درج نمایند، به سه مرحله تقسیم کرده‌ایم تا به سهولت بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم:۱ـ قبل از عاشورا؛۲ـ در جریان حماسه عاشورا؛(س)ـ بعد از عاشورا.امیدواریم زنان و دختران جامعه ما در تأسی به این بزرگان، زندگی سعادت‌مندی را برای خود و خانواده‌هایشان فراهم اورند و از نور هدایت این بزرگان بهره گیرند و ازحیات سراسر برکت آنان تأثیر پذیرند.با مرگ معاویه، فرزندش یزید بر تخت خلافت بنی امیه نشست و خود را امیرالمؤمنین خواند و به تعبیر ابوالاعلی مودودی، پادشاهی یزید شروع گردید و در ادامه پادشاهی معاویه، باز وجدان‌ها زندانی گردید و زبان‌ها حبس گردید.یزید جهت اخذ بیعت از مخالفانش،

اقداماتی کرد و شهرهایی را که شیعیان امام علی (ع) در آن جا حضور داشتند، مورد توجه قرار داد. شهرهای مدینه، بصره، کوفه و... درصف مقدم مخالفان یزید قرار داشتند. لذا فرستاده‌ای به مدینه روانه کرد تا برای حاکم مدینه، پیام ببرد. یزید می‌خواست در اوّلین فرصت، قدرت خود را در حجاز تثبیت کند و از افراد شناخته شده‌ای که معاویه در وصیت نامه خود به آنان اشاره کرده بود، بیعت بگیرد.آن هم نه به شیوه پدرش، بلکه با نهایت گستاخی و جنایت کاری و سرکوب هر صدای‌ناموافق.مورخان، ماجرای پیام یزید به والی مدینه و درخواست بیعت از امام حسین (ع) را به طور گسترده در کتب خویش آورده‌اند که امام، تن به بیعت نداد و شبانه به همراه خانواده و یارانش، مدینه را به سوی مکه ترک کرد.کاروان امام حسین (ع) پس از وداع‌با پیامبر (ص) و حضرت زهرا و امام حسن مجتبی (ع) ، شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب ـ بیست و هشتم ـ سال ۶۰ هجری از مدینه به سوی مکه به راه افتاد. زنان و کودکان همراه کاروان بودند؛ از کودک شیرخواره چند روزه یا چندماهه، تا کودکانی که باید دست آنان را گرفت و در دل تاریکی از کوره راه‌های بیابان‌ها گذراند؛ از مدینه تا مکه.وقتی خروج امام حسین (ع) از مدینه به گوش مردم شهرهای مختلف رسید، مردم از شکستن جوّ رعب حاکمیت یزید، به وجد آمدند و کانون‌های انقلاب، فعال شدند. نسیم آزادی به مشام آزادی خواهان رسید. اوّل از همه، مردم عراق به پا خاستند. سران و اعیان کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و از امام حسین (ع) دعوت کردند تا با پذیرش رهبری مردم، حکومت یزید را سرنگون کنند.کورت فریشلر نویسنده آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» از آمادگی مردم ایران نیز جهت پیوستن به امام حسین (ع) خبر می‌دهد و حتی تشکیل جلسه مردم کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی را بر اثر فعالیت های ایرانیان می‌داند.به هر حال شرح فعالیت‌های بانوان فداکاری را که قبل از ماجرای عاشورا فعالیت‌هایی داشته‌اند، به ترتیب قید می‌کنیم

قبل از عاشورا

فاطمه

به استناد نوشته کورت فریشلر، فاطمه دختر امام حسین (ع) که ملقب به «حورالعین» بود در سال ۶۰ هجری به نمایندگی از امام حسین (ع) به ری آمد و در جلسه‌ای که در باغ بهار تشکیل شد، با جمعی از بزرگ زادگان ایرانی از قبیل گیو پسررستم فرخزاد و کارن و توژ سپهبدان مازندران و گیلان شرکت نمود.بارتولومو شرق شناس ایتالیایی (که در نیمه قرن بیستم زندگی می‌کرد) اجتماع باغ ری را در ماه جمادی الاخر سال ۶۰ هجری مطابق با مارس ۶۷۹ میلادی می‌داند.مارسلین از شرق شناسان نیمه اوّل قرن بیستم نیز از حضور زنی به سمت سفارت امام حسین (ع) در باغ بهار ری خبر می‌دهد.این جلسه در سلوجی پنج فرسنگی کوفه برگزار گردید و ایرانیان و عراقیان به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی اعلام بیعت با امام حسین (ع) کردند و به امام نامه نوشتند و فاطمه با کاروانی به همراه دو نفر از کوفیان بنام عبدالله بن همدانی و عبدالله بن وال در آغاز سومین ماه بهار از کوفه حرکت و در روز سیزدهم رمضان ۶۰ هجری وارد مکه شد.بنابراین، فاطمه وقتی به مکه می‌رسد که کاروان امام حسین (ع) چهل و پنج روز پیش از مدینه خارج شده و در مکه در خانه عباس بن عبدالمطلب ساکن شده بودند.بدیهی است که فاطمه (س) نامه‌ها و گزارش های اوضاع ایران و عراق را به امام حسین (ع) نشان داد.

همسر حبیب بن مظاهر

امام حسین (ع) بعد از حرکت از مدینه و به دنبال رسیدن نامه‌های سران و بزرگان و شیعیان، به دوستان خود نامه هایی فرستاد.وقتی نامه امام (ع) به حبیب بن مظاهر ـ در کوفه ـ رسید، همسرش به او گفت: «تو را به خدا ای حبیب. در یاری حسین (ع) کوتاهی

مکن».حبیب برای آزمایش همسرش گفت: «چگونه بروم، که از یتیم شدن فرزندان خود می‌ترسم».زن گفت: «آیا سخن رسول خدا (ص) را در حق حسین بن علی (ع) و برادرش فراموش کرده‌ای که فرمود: این دو فرزند من، دو سید جوانان بهشتند! حال فرزند رسول خدا از تو یاری خواسته و تو جواب نمی‌دهی؟»و هنگامی که حبیب آماده رفتن به کربلا بود گفت: «ای حبیب، تو را به خدا قسم،اگر به خدمت حسین شرف‌یاب شدی، به نیابت از من دست و پایش را ببوس و سلام مرا به حضورشان برسان.»

ام خلف

او همسر مسلم بن عوسجه‌است که از کوفه، به همراه خانواده‌اش به طور مخفیانه خود را به کربلا رساندند. ملامحمد فضولی در اثر بزرگ خود، مسلم بن عوسجه را آذربایجانی دانسته و شرح دلاوری‌ها و شهادت او را به زبان شعر ترکی آورده است.

ماریه

ماریه بنت منقذ یکی از بانوان شهر بصره است که به امام علی (ع) ارادت می‌ورزید. او خانه‌اش را در بصره، محل تجمع شیعیان قرار داده بود. ابن زیاد که تازه به حکومت کوفه منصوب شده بود، به حاکم بصره نوشت که مراقب رفت و آمدهایی که به آن خانه می‌شود، باشد. زیرا می‌ترسید که شیعیان بصره از آن خانه به طرف‌داری امام‌حسین (ع) برخیزند. یزید بن ثبیط ـ از اشراف بصره و از شاگردان ابوالاسود فقیه و نحوی مشهور ـ که به آن خانه رفت و آمد می‌کرد، از ماجرا مطلع شد و پیش از آن که دست گیر شود، به همراه دو تن از فرزندانش و سه تن از غلامانش از بصره به قصد مکه خارج شد و موقعی به حومه مکه رسید که امام حسین (ع) مکه را به قصد کوفه ترک کرده بود. به دنبال امام حسین (ع) شتافت و در منزل ابطح به امام ملحق گردید.مؤلف ریاحین الشریعه (در جلد ۴، ص ۲۶) از این زن قهرمان، به نام سعدیه بنت منقذ عبدیه یاد می‌کند.

طوعه

وی قبلاً کنیز اشعث بن قیس بود. اشعث او را آزاد کرد و مردی به نام اُسید خضرمی با او ازدواج نمود. طوعه از زنان کوفه و طرف دار اهل بیت بود. وقتی مسلم بن عقیل بر اثر بی‌وفایی کوفیان، تنها ماند، طوعه، مسلم را در خانه خود پناه داد، لیکن فرزندش،مخفی‌گاه مسلم را به ابن زیاد گزارش داد و مسلم بعد از جنگی سخت، دست گیر و به شهادت رسید.

دلهیم

دلهیم دختر عمرو، همسر زهیر بن قین از شجاعان عرصه کربلاست. مورخان نام او را «دلهم» و «دیلم» نیز نوشته‌اند.در ماجرای کربلا چنان که می‌دانیم: کاروان امام حسین (ع) بعد از دعوت مردم کوفه، در ذوالحجه از مکه به طرف کوفه حرکت کرد. کاروان عاشقان، منزل به منزل راه می‌پیمود و در هر منزل، کرامتی و هدایتی باقی می‌نهاد. در هر گذری، آتش خاطره‌ای را زنده نگاه می‌داشت.کاروان دیگری هم این مسیر را طی می‌کرد. منتها نوعی دغدغه و دلهره داشت که مبادا با امام حسین (ع) هم منزل و مواجه شود. وقتی کاروان امام حرکت می‌کرد، آنان توقف می‌کردند، و وقتی امام و یارانش در جایی خیمه می‌زدند، انان حرکت می‌کردند. تا این که به منطقه زرود رسیدند و هر دو کاروان در یک جا خیمه افراشتند.امام حسین (ع) پرسید: «آن خیمه از آن کیست؟» گفتند: «از زهیر بن قین است.»امام، فرستاده‌ای را به خیمه زهیر بن قین فرستاد تا از زهیر بخواهد که به نزد امام برود. زهیر و اطرافیان مشغول غذا خوردن بودند. وقتی پیام را شنیدند، هرچه در دست داشتند، زمین نهادند، بهت و سکوت آنان را فرا گرفت!زهیر از کسانی بود که احتیاج داشت دیگران استعداد پاکی و حق‌طلبی و ایثارگری را در وجودش به حرکت در آورند.

نخستین گام را در این شکوفایی، امام حسین (ع) برداشت و گام دوم را، دلهم همسر زهیر.برای همین، همسر زهیر، وقتی که ناخرسندی و سرپیچی شوهرش را از امام دریافت، گفت: «ای زهیر، فرزند پیامبر خدا (ص) تورا می‌خواند، و تو در رفتن کوتاهی می‌کنی؟»زهیر از سخنان همسرش تاثیر گرفت و نزد امام رفت و برگشت. زهیر با چهره‌ای گرفته و مبهوت رفت و با چهره‌ای باز و خندان و درخشان بازگشت. انگار چهره و کارش مثل غنچه فرو بسته بود و با دیدار نسیم لطف و آفتاب مهر امام حسین (ع) باز شد و درخشید. گفت که خیمه‌اش را کنار خیمه امام برافرازند. و به زنش گفت: «من از این‌جا به کاروان امام می‌پیوندم و تورا آزاد می‌گذارم که همراه برادرت به خانه برگردی و دوست ندارم به سبب من گرفتار شوی.»زن زهیر راضی نمی‌شد که شوهرش را تنها بگذارد، ولی به اصرار زهیر، باخانواده‌اش برگشت و با چشمانی گریان گفت: «خداوند برایت خیر بخواهد. روز قیامت نزد جد حسین (ع) به یاد من باش!»در برخی از نقل‌ها آمده که آن زن با ایمان و صالحه، حاضر نشد باز گردد و به زهیر گفت: چگونه تو می‌خواهی در رکاب فرزند رسول خدا جان‌بازی کنی، ولی من از مصاحبت با او محروم باشم؟! او به همراه زهیر به کربلا آمد و تا هنگام شهادت با آنان بود.و چنین است که می‌توان گفت: زهیر وام‌دار همسر خویش است و رسیدن به افتخار یاری امام حسین (ع) و جان بازی و شهادت در راه دین خدا، بر اثر تشویق‌های همسرش بوده است.

ام وهب

همسر عبدالله بن عمیر کلبی است. وقتی همسرش تصمیم خود را مبنی برپیوستن به حسین (ع) اعلام می‌کند، او می‌گوید: «راه خیر و درست همین است، مرا هم همراه خود ببر.»عبدالله و ام وهب (همسرش) در فضای خفقان‌آور نظامی و امنیتی کوفه و راه‌های منتهی به کربلا، شبانه، از بیابان‌ها خود را به اردوی امام حسین (ع) رساندند و به یاری امام شتافتند.عبدالله از طائفه علیم بود. همسرش، زنی دلیر و مبارز و با غیرت و شهامت بود. به نقل از مورخان، مادر عبدالله نیز به همراه آنان به کربلا رفت.

ام وهب

وی مادر وهب بن عبدالله بن خباب کلبی است. وهب نصرانی بود و در بین راه کربلا، شیفته امام حسین (ع) شد و مسلمان گردید و همراه مادر و نوعروسش، به کاروان امام پیوسته، راهی کربلا شدند.

رویحه

همسر هانی بن عروه است. هانی کسی است که مسلم بن عقیل در کوفه، در منزل او ساکن شد و ابن زیاد هانی را به جرم پناه دادن به مسلم، به قتل رساند. پسر هانی،یحیی بن هانی بن عروه نیز در روز عاشورا در گروه یاران امام حسین (ع) به شهادت رسید.رویحه، دختر عمر بن حجاج است که در ماجرای عاشورا، در گروه عمر بن سعد بود ولیکن این دختر در دوستی اهل‌بیت پیامبر (ص) ، مانند همسر و پسرش، صادق بود.

حضور بانوان در جریان عاشورا

اشاره

کاروان کربلا، زندگی انسان بود. در تاریخ، آنانی که قدر خود را می‌دانستند، همراه کاروان شدند و از سرچشمه هستی، سیراب گردیدند و به قله شادمانی و پرواز روح رسیدند.افراد این کاروان، به گواهی همه، صدیق‌ترین و پاک‌بازترین مسلمانان بودند.

این کاروان، منزل به منزل راه می‌پیمود تـا در مصـاف حق و باطـل، افق حق را نمایـان کنـد.حضور زنان و کودکان، جمع یاران امام حسـین (ع) را در این کاروان، سرشار از عاطفه و مهر و دوستی نموده بود. زنان در ماجرای عاشورا، گویی قلب هستی و کانون دین و محبت بودند.اما در روز عاشورا، مصـیبت و مسـئولیت زنان، بیشتر از مردان بود. آنان نیز از عطش رنج می‌بردند. اما از مصائبی که هر لحظه بر آنـان وارد می‌گشت، آن چنـان آشـفته حال و پریشان خاطر بودنـد که متوجه عطش خویش و سوز گـداز آن نبودنـد.از کسانشان بعضـی کشته شده بودند و نعششان در خیمه مخصوص شهدا بود و بعضی دیگر در انتظار رسیدن نوبت بودند و قطعی بود کـه لحظـه دیگر آنـان نیز کشـته خواهنـد شـد.وحشـت از اسـارت و تصـور ایـام غم‌انگیزی که پیش‌بینی می‌کردنـد، آنـان را سـخت مضـطرب و انـدیش‌ناک کرده بود و نیز رجّاله‌هـای کوفه که همراه قشون عمر بن سـعد آمـده بودنـد هر چنـدی یک‌بار با حمله‌های تهدیـدی و ایذایی، وحشت آنان را دو چندان می‌کردند.مصـیبت دیگر آنان، مراقبت از بچه‌ها و نگاه داری آنان بود، مخصوصاً بچه هایی که هنوز به سنّی نرسیده بودند و از هول عطش بی‌تابی بیشتری نشان می‌دادند و به صدای بلند گریه می‌کردند.

حضرت زینب

در کاروان عاشـقان کربلا، آفتاب جمع زنان زینب است. زنی در کمال عمر خود،پنجاه و چندساله، زنی که سالیان در مدینه، محفل تفسـیر قرآنش، روشـنایی بخش دل و دیـده زنـان و دخـتران شـهر بـوده اسـت. زنی کـه بـه جهت شخصـیت قـوی و ممتـازش، او را «ام‌العزائم» می‌خواندنـد. زنی بـا اراده‌ای پولادین در اطاعت خداونـدی و تقوای او. آری او عقیله بنی هاشم بود؛ یعنی بانوی خردمند خـانواده بنی هـاشم. این خرد نـاب، در عاشورا و اسارت، جلوه‌ای دیگر یافت.زینب در جریان عاشورا، یک انسان تمام است، او مثل ماه تمام، در کنار آفتاب گرم جان پر تلالؤ حسـین (ع) است. و در واقع سـکه سرمدی نهضت عاشورا را دو رویه است: حسین (ع) و زینب (س) .زینب کبرا (س) ، در این واقعه، ملکه وقـار، خرد و حکمت است و چنین بود که در مـاجرای عاشورا، نیابت امام حسـین (ع) را بر عهـده داشت تا امام سـجاد بهبود حاصل کنـد.شب عاشورا، همه چیز روشن شد. جنگ بین یاران امام و سـپاه عمر بن سـعد قطعی بود. طبیعی است که زنـان دغـدغه و آشوب بیشتری داشـتند. آنان در سـیمای هر یک از فرزنـدان خود، شوهران و برادرشان، چهره یک شـهید در خون غلتیـده را می‌دیدنـد. دیگر سـخن هم نمی‌گفتنـد. نگاه‌ها و سـکوت آنان گویا بود.آن شب، زینب با امام حسـین (ع) گفتگوها کرد. زینب نیز بی‌تاب بود. او تا آن روز،همه مصـیبت‌ها را در کنار حسـین (ع) تحمل کرده بود، پایمال شـدن حق پدر، دفن غریبانه مادر، شـهادت پدر و برادر و... اکنون در چهره حسین (ع) همه رفتگان را می‌دید.اما پرتو گفتگوی حسین (ع) آن بی‌تابی‌هـا را زدود و دل زینب آرام گرفت. توفان‌هـا از جـان او رخت بربست و آفتاب شـکیبایی برجانش تابیـد.و سـرانجام روز عـاشورا، در صـحرای کربلاـ بزرگ‌ترین حمـاسه انسـان رقم خورد؛حمـاسه عشق، حمـاسه هویت انسـانی.پیکرهای غرق در خون، با زخم‌هـایی از سـتاره افزون، در برابر دیـدگان زنـان و کودکـان، فجیع‌ترین صـحنه تاریـخ انسانی بود. زنان و کودکان که در خیمه‌ها بودند، هر لحظه با دیدن پیکر شـهیدی، از درد و داغ شـهید می‌شدند. بانوان به گریه صدا بلندمی‌کردند. بغض در گلویشان شکسـته بود. اما با صدایی حبس شده در سینه، می‌گریستند.مگر می‌شود وقتی فضای سینه ابری است و دل دریاست و آسمان کوتاه و حسین تنها،نگریست؟زینب به آرام‌کردن انان پرداخت. او تکیه‌گاه و عقیله خانـدان است. اما خود او چه،آیا دل دریای او، آرام و قرار یافته است؟زینب می‌باید بار غم و رنج صبوری و شکوه شـکیبایی را بر دوش بگیرد. قامت او نباید در برابر سـتم بشـکند و زبان او نباید آنی کلمه‌ای را ادا کنـد که بوی افسردگی دهـد وعلاـوه از آن، تکیه‌گـاه بازمانـدگان، او خواهـد بود.بـا پایـان روز عاشورا، دشـت خـاموش شـده بود. آسـمان به سـرخی می‌زد، زمین و آسـمان آن چنان تیره و غبارآلود شـد که در لاب‌لای سـرخی آسـمان، گویی ستاره‌هـا می‌سوختنـد.صـدای گریه زنـان و کودکان در خیمه‌ها پیچیـده بود و صـدای زینب بلنـد شـد که: «لَیْتـ السَّماءَ تَطابَقَتـ عَلَی الارضِ؛ ای کاش آسـمان بر زمین فرود می‌آمـد.»به دسـتور عمر بن سـعد، خیمه‌های امام را آتش زدند. سواران جنایت‌کار به طرف

خیمه‌ها هجوم آوردند تا به غارت خاندان پیامبر دست بیازند. لحظات تلخ و کوبنده و همه بار مصیبت بر دوش زینب (س) بود. زینب همه زنان و کودکان را جمع کرد و گفت: «هرچه از زیور آلات و وسایل گران قیمت دارند، در گوشه‌ای جمع کنند تا غارتی‌ها، هرچه می‌خواهند ببرند و دست نامحرمی به سوی خاندان پیامبر دراز نشود.»زینب در این لحظات طاقت فرسا، مسئولیت خطیر دیگری نیز داشت؛ از سویی داغ دار غم مرگ برادر و فرزندان و خاندان خویش بود، از سویی دیگر پناه گاه زنان و کودکان است و از طرفی، پاسدار و مراقب علی بن الحسین (ع) ، که بیمار بود و در خیمه‌ای خوابیده بود. مهاجمان خواستند به آن خیمه نیز حمله کنند، زینب، هم چون شیری‌خشمگین، خود را به برادر زاده‌اش رساند و در حمایت از او، گوش واره هایش را در آورد و به سوی مرد مهاجم پرتاب کرد.غروب عاشورا، پیکرهای پاک شهیدان، مثل زورقی شکسته در ساحل دریای خون بر خاک افتاده بودند. خیمه‌های سوخته، آواره شده بود. گویی همه تاریخ، همه هستی در آن صحرا خلاصه می‌باشد.در این صحرای سوزان، در کنار جسدهای شهیدان، همه مصیبت ها بر قلب زینب می‌بارید، چونان صخره‌ای، آماج رگبارها و توفان‌ها شده بود، آن لحظه‌ها را نمی‌توان نوشت. کلمات شکسته و مفاهیم پراکنده‌اند. غم از زمین می‌جوشید و از آسمان می‌بارید.زینب بود و انبوهی از مصیبت‌ها. اما زینب در آرامشی الهی، افقهای دور دست را می‌نگریست و نگاه دور پروازش همه چیز را در خود می‌سوخت و دشمن را حسرت به دل می‌گذاشت.

رباب

رباب، همسر امام حسین (ع) تنها زن از همسران امام بود که با کاروان حسینی به کربلا آمد و از نزدیک شاهد آن منظرهای دل خراش و صحنه‌های خونین شد.رباب از امام (ع) دختری داشت به نام «سکینه» و پسری به نام «عبدالله» مشهور به علی اصغر که در کربلا در شش ماهگی، در آغوش امام به تیر حرمله شهید شد.امام حسین (ع) رباب را عاشقانه دوست داشت. وقتی رباب با سکینه برای دیدن کسان خویش، چند روزی خانه را از فروغ عشق و جمال خود تاریک می‌گذاشت،حسین (ع) در دوری زن و فرزند بی‌آرام می‌شد و می‌سرود:کان اللیل موصول بلیل اذا سارت سکینه و الرباب؛تو گویی شب به دیگر شب می‌پیوندد، هنگامی که سکینه و رباب به مسافرت می‌روند.».و در زمانی دیگر نیز سروده بود:لَعَمْرُكَ اِنّنی لَاُحِبُّ داراً تَكُونُ بِها سَكینةُ و الرُّبابُاُحِبُّهُما وَ ابْذَلُ كُلَّ مالی وَلَیْسَ لِعاتبٍ عِنْدی عِتابقسم به جان تو، آن خانه‌ای را دوست دارم که در آن جا سکینه و رباب سکونت داشته باشند. آنان را دوست می‌دارم و مکنت خویش را در راه آنان می‌دهم و در این باره هیچ نکوهش کننده‌ای را بر من نکوهش نیست.»رباب نیز، از دل و جان، امام را دوست داشت و در سفر پر مخاطره کربلا، همیشه یار و همراه امام بود. او زنی، وفا پیشه بود و تمام رنج ها و دشواری‌ها، در مسیر مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا را عاشقانه پذیرفت. منزل به منزل در کنار امام راه پیمود و تلخ کامی‌ها را،در شور و شیدایی حضور امام، عاشق و سرمست، تحمل کرد.او نماد محبت و وفاداری است. زنی شاعر و ادیب و قدر دان نعمت وجود امام‌حسین (ع) . رباب در کربلا، مثل الهه اساطیر رفتار کرد. پس از آن که دید چگونه طفل شش ماهه‌اش با لب تشنه، آماج تیر زهرآگین دشمن شد، و وقتی دید که چگونه در آفتاب تند و سوزان کربلا، حسین (ع) تنها را شهید کردند و سپاه عمر بن سعد با نیزه و شمشیر،بر پیکر پاک او ضربه زدند و اسب‌ها بر پیکرش تاختند، با چشمانی اشک بار، اما صبور و مقاوم، از کنار جسد شهیدان گذشت. از عمر رباب، آنچه باقی بود، به ماتم و اشک گذشت و هرگز زیر سقفی ننشست و بعد از بازگشت از اسارت، بر سر مزار حسین (ع) مقیم شد. او الهه غم بود. آن قدر گریسته بود که چشمانش یاری نمی‌کرد. به گونه‌ای که دیگر اشک دردیدگانش نمانده بود.

فضه

همراه زینب در این مسیر عاشقانه، چهار زن هم چون ماه، از آفتاب کرامت زهرا (س) و زینب (س) روشنایی گرفته‌بودند. زنانی در سن شصت و هفتاد که همه،پیامبر (ص) را درک کرده‌بودند. با پیامبر و خانواده او زندگی کرده‌اند و حال باری دیگر انان رامی‌بینند که مثل رودخانه‌ای شیرین، در دل دریای شور و در آن ظلمات تباه جان جامعه جاری‌اند. کاروان شهیدان به مثابه رشته‌ای از نور حرکت کردند و آنان همگی در سیمای امام حسین (ع) ، پیامبر (ص) راو در سیمای زینب (س) زهرا (س) را می‌بینند. آنان شاهد جوشش مهر بی‌پایان پیامبر (ص) به حسین (ع) بودند، و آن روز، خسته بار از رنج‌ها و دشواری‌ها، تلخ کام از زهری که چشیده‌اند، اما عاشق و سرمست همراه کاروان کربلامی‌رفتند.یکی از این بانوان، فضه نوبیه است. فضه را پیامبر (ص) به زهرا معرفی کرده بود تا در کار پرمشقت خانه به او کمک کند. او بعد از وفات حضرت زهرا، در خدمت حضرت زینب (س) و در کربلا به همراه اهل بیت، یار و غم‌خوار زینب و کاروانیان بود. فضه حافظ قرآن بود و جز به قرآن تکلم نمی‌کرد.

روضه

بانوی دیگری که همراه زینب در کاروان کربلا حضور داشت، روضه، خدمت کارخانه پیامبر (ص) بود. او اوّلین کسی بود که به مردم یاد می‌داد، چگونه بر پیامبر (ص) وارد شوند و چگونه او را صدا بزنند.

ملیکه

ملیکه بنت علقمه، در حبشه خدمت کار جعفر بن ابی طالب بود. و هیچ گاه از درگاهو ولایت دور نشد و در ماجرای کربلا، دوشادوش زینب، ره می‌سپرد و رنج ها را به جان می‌خرید و در دفاع از حریم اهل بیت، مشقت‌ها را تحمل می‌کرد.

سلمی

چهارمین زنی که همراه زینب، در مسیر کاروان کربلا، عاشقانه طی طریق می‌کرد،سلمی بود. سلمی خدمتکار صفیه بنت عبدالمطلب.

رقیه

دختر سه ساله‌ای که رنج راه و تشنگی کربلا و سختی غم از دست دادن پدر و برادران و عموهای خود را در دل می‌کشید. درست در همان زمانی که دختران هم سال او بازی می‌کردند، او مصیبت و رنج ها را می‌آموخت. در سال‌هایی که هم سالان او، در آغوش پدر، خنده‌های شادی سر می‌دادند، او باران تیرها و ضربه‌های نیزه‌ها را بر جسم پاره پاره پدر، مشاهده می‌کرد.یک دختر سه ساله چه قدر می‌تواند تاب و توان و تحمل داشته باشد؟ چهره‌اش در برابر توفان تازیانه غم‌ها و رنج‌ها قرار می‌گیرد و قامت کوچکش در مقابل مصیبت‌ها می‌شکند و سرانجام در شام، از شدت غم و اندوه، در حال اسارت می‌میرد و در آن‌جا دفن می‌شود.

سکینه

دختر امام حسین (ع) است. سکینه به همراه مادرش رباب و برادر شش ماهه‌اش علی‌اصغر در کاروان عاشقان ره می‌سپرد تا به کربلا رسید. بار غم‌ها در کربلا، سکینه را فشرد. شهادت برادر شیرخوارش او را چنان از خود بی‌خود کرده بود که در لحظات وداع پدر، خاموش و لب فرو بسته، به نقطه‌ای چشم دوخته و گفتی روح از بدنش جدا شد.امام (ع) وقتی دختر خود را چنین دید، در مقابلش بر زمین نشست و دست‌هایش را در میان دستان خسته‌اش گرفت و او را به شکیبایی دعوت نمود و صورتش را غرق بوسه وداع کرد

و به میدان برگشت.در پایان کار عاشورا، که امام به زمین افتاد و اسبش بدون صاحب به خیمه‌ها برگشت، سکینه با فریاد و ناله، جلو اسب دوید و بانوان دیگر از خیمه‌ها بیرون آمدند.

ام اسحاق

وی مادر فاطمه صغرا و عبدالله رضیع است. به نقل بعضی از مورخان، دو تن از همسران امام حسین (ع) در کربلا حضور داشتند: رباب و ام‌اسحاق. از امام حسین (ع) دو فرزند داشت: فاطمه صغرا (که در قسمت اوّل در مورد او نوشتیم که به نقل از مورخان غربی به نمایندگی از امام، به ایران رفت و بعد از مأموریت، به مکه برگشت و همراه کاروان امام به کربلا آمد) و فرزند دوم، عبدالله رضیع است که همان روز عاشورا یا یک روز قبل ازآن، متولد شده و روز عاشورا نیز به شهادت رسید.

فاطمه

همسر گرامی حضرت سجاد (ع) است. او دختر امام حسن مجتبی (ع) و از بانوان با عظمت شیعه است. وی به همراه شوهرش امام زین العابدین (ع) و فرزند ارجمندش امام محمد باقر (ع) در کربلا حضور داشت و سپس در سلک اسیران به شام رفت و در همه مصیبت‌ها با دیگر اهل بیت شریک بود. چه گذشت براین بانوی گرامی، وقتی که شوهر بیمار خود را در زیر غل و زنجیر بالای شتر نگریست، و طفل چهار ساله خود را گرسنه و تشنه یافت و خودش را محتاج پارچه‌ای دید که خود را از دید نامحرمان بپوشاند، و از طرفی دیگر، سرهای خویشاوندان خود را بر نیزه‌دید.

زینب صغری

دختر امام علی (ع) است که به همراه شوهرش، محمد بن عقیل بن ابی‌طالب در کربلا بود. پس از شهادت محمد بن عقیل، به همراه اهل بیت به اسارت به شام رفته و رنج اسیری کشید. پس از مراجعت به مدینه، با فراس بن جعدهٔ بن هبیرهٔ المخزومی ازدواج کرد. جعدهٔ بن هبیره، پسر خواهر امام علی (ع) ام هانی است.

رقیهٔ الکبری (ام کلثوم صغرا)

دختر امیرالمؤمنین امام علی (ع) و همسر مسلم بن عقیل (ع) است. مسلم از او دو پسر به نام عبدالله و محمد و یک دختر به نام حمیده داشت و هرسه عضو این خانواده درکربلا بودند که هر دو پسر در کربلا شهید شدند. عبدالله شوهر جناب سکینه دختر امام‌حسین (ع) بود.نام مادر رقیه، صهبای تغلبیه معروف به، ام حبیبه بود که رقیه و عمر بن علی، به‌صورت دو قلو از صهبا متولد شده بودند.مؤلف ریاحین الشریعه (در ج (س) ـ ص ۲۹۹) از رقیه با عنوان «ام کلثوم صغرا» نام می‌برد.

حمیده

مسلم بن عقیل، دختر کوچکی داشت که به همراه خانواده‌اش ره‌سپار کربلاشد.وقتی در مسیر مکه به کوفه در منزل زباله خبر شهادت مسلم را به امام حسین (ع) رساندند. امام بعد از اعلام خبر به یارانش، دختر مسلم را صدا کرد. او را روی زانوی خویش نشاند و نوازش کرد. دخترک زیرک و باهوش بود، از حالت امام و گونه نوازش، فهمید و گفت: «یابن رسول الله، مثل این که خبر مرگ پدرم را می‌دهی؟» اباعبدالله (ع) متأثر شد و فرمود: «دخترکم، من به جای پدرت هستم.» صدای گریه بلند شد. امام حسین (ع) رو به فرزندان عقیل کرد و فرمود: «فرزندان عقیل! شما یک شهید دادید، بس است،می‌توانید بر گردید.» عرض کردند: «یابن

رسول الله! مـا تـا پایان کار در خـدمت شـماخواهیم بود و از هیـچ چیز نمی‌ترسـیم.»مؤلف عمـدۀ الطالب نام دختر مسـلم بن عقیل را «حمیده» می‌نویسد.مرتضـی مدرسی چهاردهی، در کتاب مسلم بن عقیل به روایت از اعثم کوفی می‌نویسد، دو تن از پسران مسلم به نام عبدالله و محمد در کربلا حضور داشـتند که به شـهادت رسیدند و دخترکی سیزده ساله که با دختران حسین بن علی (ع) در سفر کربلا بود.

لیلا

بـانوی حرم امام حسـین (ع) و مادر گرامی علی اکبر، شـهید کربلا است. لیلا دختر ابومرۀ بن عروۀ بن مسـعود ثقفی است.تاکنون در مـورد این که لیلاـ در کربلاـ بوده، در کتاب‌هـای تـاریخی مطلـبی نیامـده است. امـا از حیـات او بعـد از واقعه کربلاـ نوشـته‌اند که: «لحظه‌ای صـدای ناله و شـیون از خانه لیلا» در مدینه قطع نمی‌شد.»مؤلف ریاحین الشـریعه از این بانوی عالی قدر، با نام «ام لیلی» یاد می‌کند در اشعار عربی و فارسی و هم چنین در نقل مطالب از منابع مورد استفاده‌اش، نام «لیلی» نوشته شده و همین نام نیز در نوشتار و گفتار عامه معروف است.

فاطمه صغری

دختر ارجمند امام علی (ع) است که به نقل مؤلف ریاحین الشریعه از بانوان دشت کربلاست.

لیلا

همسـر گرامی امـام علی (ع) است. او دختر مسـعود بن خالـد بن ربعی التمیمیه بود.فرزنـد گرامی لیلاـ به نام «عبـدالله اصـغر» در روز عاشورا در رکاب حضـرت سیدالشـهدا (ع) به شـهادت رسـید و بعضی از مورخان می‌نویسند که علاوه بر عبدالله اصغر، محمد اصغر نیزدر کربلا شهید شد.

ام کلثوم

دختر حضـرت زینب (س) است که به عقد قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی‌طالب درآمده بود. این دختر عمو و پسـر عمو، هر دو در کربلا حضور داشـتند. و قاسم در رکاب امام‌حسین (ع) به شهادت رسید و این بانوی گرامی در همه ماجرای عاشورا سهیم و شریک بود.

رمله (نجمه)

«رمله» و به قولی «نجمه» مادر قاسم بن الحسن (ع) است که در کربلا به همراه فرزند رشیدش حضور داشت و جناب قاسم در رکاب عموی خود به درجه شهادت نایل آمد.

ام الثغر

نـامش «خوصـا» دختر عمرو بن عـامر کلاـبی است. ابوالفرج در مقاتل الطالبین گویـد: عقیل بن ابی‌طالب (برادر امام علی (ع)) او را تزویج کرد و جعفر از او متولد گردید. این مادر و پسـر هر دو در کربلا حضور داشـتند و جعفر در رکاب امام حسین (ع) به شهادت

رسید.

شهربانو

یکی از بانوان دشت کربلاست. ارباب مقاتل گفته‌اند که در روز عاشورا طفلی از سراپرده بیرون شد و دو گوش‌واره در گوش داشت. از وحشت و حیرت به چپ و راست نظر می‌کرد. از آن واقعه هولناک آن چنان در بیم و اضطراب بود که گوش‌واره‌های او از لرزش سر و تن او، می‌لرزید. در این حال به ناگاه، سنگین دلی که او را «هانی بن ثبیت» می‌گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود. گفته‌اند که در وقت شهادت آن طفل، مادرش شهربانو ایستاده و به او نظر می‌کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت.

حسنیه

او خدمت کار خانه امام زین العابدین بود. می‌نویسند: «حسنیه کنیزی بود که او را امام حسین (ع) از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خریده و به عقد مردی به نام «سهم» در آورد. پسری بنام «مُنْجِح» از او متولد شد. مادر و پسر به همراه خاندان پیامبر (ص) به کربلا آمدند و مُنجح به درجه رفیعه شهادت نائل آمد و مادرش به همراه اهل بیت به اسارت به شام رفت.»

فکهیه

او همسر عبدالله بن اریقط است. این زن، خدمت کار خانه جناب رباب (همسر امام حسین (ع)) بود. وی از عبدالله، پسری به نام «قارب» داشت که در کربلا شهید شد.فکهیه نیز به همراه رباب در سلک اسیران اهل‌بیت به شام رفت.

ام خلف

او همسر مسلم بن عوسجه بود که به همراه شوهر و فرزند خویش در حماسه عاشورا شرکت داشت. بعد از شهادت مسلم بن عوسجه، فرزندش خلف آهنگ حمله به دشمن کرد ولی حضرت سیدالشهدا (ع) او رانهی کرد و فرمود: «ای جوان! پدرت شهید شد، اگر تو نیز شهید شوی، مادرت در پناه چه کسی، در این بیابان خواهد بود؟»فرزند مسلم، مردّد ماند که چه بکند؟! مادرش، شتابان جلو آمد و گفت: «ای فرزند!مبادا سلامت خود را بر یاری پسر پیامبر (ص) برگزینی که هرگز از تو راضی نخواهم شد.» فرزند مسلم، عنان برگرفت و به سوی دشمن حمله کرد.او مردانه تلاش کرد و با کشتن جمعی از مشرکان، سرانجام به شهادت رسید.کوفیان، سر او را بریدند و به سوی مادرش افکندند. مادر سر فرزند شهیدش را برداشت و آن را بوسید و چنان گریست که همگان را به گریه آورد.

ام وهب

مادر وهب بن عبدالله خباب کلبی است. آن روز که آتش جنگ در کربلا شعله‌ور شد، یاران با وفای امام، هر یک به میدان می‌رفتند و امام را یاری می‌کردند. ام وهب، وقتی که دید گرگان آدم‌خوار یزیدی با امام حسین (ع) در نبرد شدند، رو به فرزندش وهب کرد و گفت: «فرزندم، برخیز و پسر پیامبر را دریاب.» وهب گفت: «چنان می‌کنم و تا آن‌جا که توانایی دارم کوتاهی نخواهم کرد.» وهب روانه میدان شد و چنین رجز خواند: «اگر مرا نمی‌شناسید بدانید من فرزند عبدالله بن خباب کلبی هستم. به زودی مرا خواهید شناخت و ضرب دست مر ا خواهید چشید. حمله و جلالت و صولت مرا خواهید شناخت، که من،نخست خون برادرانم را

حفظ می‌کنم و آنگاه خون خود را».وهب آن قدر جنگید تا دو دستانش قطع شد و اسیر گردید. عمر سعد دستور داد گردنش را زدند و سرش را به طرف سپاه امام حسین (ع) پرت کردند. مادر سر را برداشت و بوسید و گفت: «سپاس خدای را که روی مرا به شهادت تو پیش روی حسین (ع) سفید کرد.»سپس سر وهب را به سوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد و گفت: «ما آنچه در راه خدا داده ایم پس نمی‌گیریم».بعضی از مورخان می‌نویسند: ام وهب، بعد از شهادت فرزندش، ستون خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد و دو نفر را کشت. سپس به دستور امام از میدان برگشت.ام وهب هنگام حمله با عمود خیمه، این رجز را می‌خواند:انا عجوز فی النساء ضعیفهٔ خالیهٔ بالیهٔ نحیفهٔاضربکم بضربهٔ عنیفهٔ دون بنی فاطمهٔ الشریفهٔ«من در میان زنان، زنی ضعیف و ناتوان هستم، لکن برای حمایت از فرزندان فاطمه (س) با شما می‌جنگم و سخت‌ترین ضربه‌ها را بر شما وارد می‌آورم.»نویسنده کتاب خاندان وهب نام ام وهب را «قمر» می‌نویسد. هم‌چنین مؤلف ریاحین الشریعه (در ج (س) ، ص ۱۰) نام او را «قمری» و «قمر» نوشته است.

همسر وهب

دخترک نوجوانی که مورخان نام او را «عذرا» نوشته‌اند. تازه با وهب بن عبدالله بن‌خباب کلبی ازدواج کرده بود که در مسیر کاروان خود، وقتی همسرش شیفته امام حسین (ع) گردید و مسلمان شد، به کاروان امام پیوستند. روز عاشورا، وقتی وهب برای وداع به خیمه آمد، عذرا گرفت: ای کاش جهاد به زنان نیز واجب می‌شد، تا من نیز می‌توانستم جان نالایقم را فدای امام کنم.در روز عاشورا، هنوز بیش از هفده روز از ازدواج آنان نمی‌گذشت که همسرش وهب روانه میدان گردید و چنان سهم‌گین به دشمن حمله کرد که آنان از جنگ تن به تن دست کشیده و دسته جمعی به او حمله بردند. عذرا که حربه‌ای سنگین در دست داشت به اونزدیک شد تا یاری‌اش کند. وهب در حالی که سعی می‌کرد با وجود زخم‌های فراوانش سرپا بایستد، از همسرش می‌خواست تا به میان خیمه‌ها باز گردد، ولی زن می‌گفت: «نمی‌گذارم تنها به بهشت بروی! قسم به پدر و مادرم، امروز روز افتخار من و توست که در راه عزیزترین و برجسته‌ترین افراد از خاندان رسول‌الله می‌جنگیم.» امام (ع) فرمود: «خدا تو را جزای نیکو دهد، به خیمه‌ها برگرد...» و او برگشت.

ام وهب

همسر عبدالله بن عمیر کلبی است. ام وهب دختر عبد از خانواده غرهٔ بن قاسط بود. عبدالله از بزرگان قبیله بنی علیم و از اشراف کوفه بود و در محله بئرالجعد همدان که از محله‌های بزرگ کوفه بود، منزل داشت. پیش از آن که به کربلا آید، قصد داشت برای جهاد به اطراف ری برود، اما چون دید مردم کوفه دسته دسته به جنگ حسین (ع) می‌روند، از رفتن به جهاد منصرف گشت و دفاه از حسین (ع) را واجب‌تر دید و به همراه همسرش از کوفه خارج شد و شبانه خود را به اردوگاه حسین (ع) رسانید.عبدالله در صبح عاشورا در نبرد تن به تن با لشکریان عمر سعد دلیرانه جنگید و دو نفر را کشت و انگشتانش در این جنگ قطع گردید. همسرش ـ ام وهب ـ که از دور نبرد شجاعانه شوهرش را می‌دید عمودی به دست گرفت و به کمک وی شتافت و در حالی که هلهله می‌کرد، می‌گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد که برای خاندان پیامبر جهاد می‌کنی وبرضد دشمنان انان می‌رزمی عبدالله خواست او را به خیمه برگرداند، ولی او دامن عبدالله را گرفت و فریاد کشید: «به خدا من تو را ترک نمی‌کنم، تا همراه تو کشته شوم.» امام حسین (ع) چون چنین دید، ام وهب را با صدای بلند به سوی خیمه‌ها خواند و فرمود که: «زنان را جهاد نشاید.»پس ام وهب به خیمه‌ها برگشت و عبدالله به میدان رفت. در مرحله دوم جنگ که‌شمر جهت آتش زدن خیمه‌ها حمله کرده بود، عبدالله با شجاعتی بسیار جنگید و به شهادت رسید. همسرش چون جسد شوهرش را بر روی خاک دید، شتابان بر سر جنازه او رفت و در حالی که خون از سر و صورت همسرش پاک می‌کرد، گفت: «بهشت گوارایت باد،من نیز از خدای خویش می‌خواهم که جای تو را در اعلا علیین

قرار دهـد و مرا نیز در مصاحبت تو بگمارد.»شـمر که در آن نزدیکی، شاهـد ماجرا بود، به غلامش رسـتم گفت: «سـرش را با عمود بکوب.»زن، سـخن شـمر را شـنید، ولی هم‌چنـان اسـتوار و بی هراس و وحشت بر جـای خود نشـست و خـاک و خون از سر پـاک شـوهرش زدود، ناگـاه آن سـتم‌گر دیو سیرت و خون آشـام بی‌رحم، چنـان عمودی بر سـرش کوفت که بی‌درنـگ روح پـاکش به آسـمان‌ها پرواز کرد و آن زن در کنار جسـد مطهر همسـرش به شـهادت رسـید و بـدین گونه زن عاشورایی دیگری درصـدر تاریخ جای گرفت.ام وهب، نخستین زنی است که در کربلا به افتخار شهادت نایل آمد.

مادر عبدالله بن عمیر

او نیز همراه فرزندش در کربلا بود. بعد از شهادت عبدالله، او عمود خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد. اما به دستور امام (ع) به خیمه‌ها برگشت و امام برای خانواده آنان،دعای خیر کرد و فرمود: «خداونـد به شـما جزای خیر دهـد که درباره دین خدا و همراهی فرزند پیامبر خود کوتاهی نکردید. شما را به بهشت و رضایت خدا و پیغمبر بشارت می‌دهم.»

مادر عمرو بن جناده

نـام این بـانوی شـجاع، «بحریه» بنت مسـعود الخزرجی است. عمرو بن جنـاده یازده‌سـاله بود. پس از آن که پـدرش جنـادهٔ بن کعب انصاری به شـهادت رسـید، از امام (ع) اجازه پیکار خواست. امام (ع) فرمود: «این جوان، پـدرش شـهید شـد، شاید شـهادتت او برای مادرش بسیار ناگوار باشد.» و بدین جهت اجازه پیکارنداد. عمرو گفت: «یابن رسول‌الله،مادرم مرا به جنگ فرسـتاده و مرا تشویق به کارزار کرده است.»امام اجازه داد و وی به میدان رفت و بعد از مدتی پیکار، به شـهادت رسـید. سر او را بریدند و به سوی سپاه امام انداختند. مادرش سـر فرزند را برداشت و پاکیزه کرد و بوسـید و سـر را به سوی سـپاه عمر سـعد انداخت و در حالی که مسلح شده بود، به سپاه عمر سعد حمله کرد و دو نفر را به قتل رساند. اما بعداً به توصیه امام حسین (ع) به خیمه‌ها برگشت.

بعد از عاشورای شصت و یکم هجری

اشاره

غروب روز عاشورا، سپاه عمر بن سـعد به طرف خیمه‌ها هجوم آوردنـد. از مردان بنی‌هاشم کسـی جز امام سـجاد بیمار، زنـده نبود. لحظه‌هایی تلـخ و کوبنـده ایجاد شـد.صـدای گریه زنان و کودکان، مثل رشـته هایی از روشـنایی، در هم پیونـد می‌خورد. در میدان جنـگ، پیکرهـای پـاک و پـاره پـاره عزیزانشان افتاده بود و اکنون خودشان در برابر هجوم دشـمنان قرار گرفته بودنـد. دشـمن برای غارت به خیمه‌ها حمله آورد. دور دیگری از فاجعه کربلا آغاز شـده بود: غارت و اسارت. در این صـحنه نیز، زنان شـجاع اهل بیت، هر کـدام به تنهایی، حماسه‌ها آفریدند. گویی همه تاریخ و همه هستی در آن صـحرا خلاصه می‌شد بود و این صدایی مظلومانه بود که از حنجره زنان و کودکان معصوم بر آن بیابان طنین‌انداز می‌شد.

زینب

با هجوم دشمن به خیمه‌ها، زینب که بعد از شهادت برادرش، نیابت خاصه او را برعهده داشت، مسئولیت بزرگی را بر دوش کشیده. زنی که باران مصـیبت بر قلبش باریـده وطوفان دردها و رنـج‌ها او را فراگرفته، در برابر دشـمن، بر بالای بلندای معروف به تل ّزینبیه می‌رود و فریـاد می‌زنـد: «عمر سـعد»، اگر منظور سـپاهیان تو از حمله به خیمه‌هـا به یغمـابردن اسـباب و وسایـل و زیورآلاـت است،

خودمـان می‌دهیم، به سپاهت بگو شـتاب نکننـد.مگـذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر (ص) دراز شود.»زینب، همه زنان و کودکـان را گرداورد و درخواست کرد تا هرچه لباس خوب و زیور آلات دارنـد در گوشه‌ای جمع کننـد.سپاه عمر سـعد آمدنـد و آنچه را بود، غارت کردند و حتی بعضـی‌ها به زنان و دختران یورش می‌بردند تا مقنعه و چادر از سـر آنان بربایند.زینب، در آن روز مسئولیت‌های بسیاری برعهده داشت و همه را به خوبی انجام داد؛ از سویی پناه گاه زنان و کودکان بود و همه را سریعاً جمع کرد و از خیمه‌های سوخته،خیمه هایی جدید ساخت و همه را در خیمه‌ها جا داد، از سویی دیگر، پاسدار و مراقب امام‌سجاد (ع) بود. وقتی دیـد که سـواری به سـوی خیمه امـام سـجود هجوم می‌برد، فـوری خود رابه خیمه برادرزاده‌اش رسانـد و از تعرض به حریم امـامت جلوگیری کرد.عمر سـعد دسـتور داد، همه بازماندکان فاجعه کربلا را به اسارت بگیرند. آن شب رادر کربلا ماندند. سپیده دم، سپاه برای بازگشت به کوفه آرایش پیـدا کرد. دوران اسارت شروع شـد.در آن سپیـده دم، صبا بر شـهیدان می‌وزیـد. خانواده پیامبر، در سرزمینی غریب،بی‌کس و بی‌پناه، در محاصـره دشمنان قرار داشتند. سپاه عمر سعد می‌خواستند، آنان راحرکت دهند و آنان، زینب، رباب، ام کلثوم، فاطمه و سـکینه و... و امام سـجاد (ع) ، چگونه ازکنار شهیدانشان بروند؟نزدیک غروب روز یازدهم محرم، کاروان اسیران به سوی کوفه حرکت کردند.فاصله کربلا تا کوفه را که شبانه طی کردند، برای خانواده، زنان و کودکان، که از شب عاشورا چشم بر هم ننهاده بودند و قلب‌هایشان سـرشار از غم و مصـیبت بود، ساعات تلخ و فرساینده‌ای بود.هر قبیله از سپاهیان عمر سـعد با سرهای شهیدان که بر نیزه زده بودند، حرکت می‌کردند و اسیران، دست بسته به دنبال هم به راه افتادند. در آغاز صف اسیران، علی بن‌الحسـین (ع) زنجیر در دست گام بر می‌دارد و در پایان زینب (س) با قامتی افراشـته و نگاهی‌غم‌زده و عمیق منظره حرکت اسیران را در پیش رو دارد و قدری جلوتر، زنجیره نیزه‌داران و طلوع آفتاب سـرهای شـهیدان‌را بر نیزه‌هامی بیند؛ بر بلندترین نیزه سـر حسین (ع) را زده بودنـد.زینب با آرامش و شـکوهی خاص، در انتهای صف اسـیران، ره می‌پیمود و لحظه‌های زندگی را در خاطرش مرور می‌کرد: از مـدینه که حرکت می‌کردنـد همه جوانان و برادران و فرزندانش، حسـین و عباس و... زنان را با حرمت تمام در محمل‌ها نشانـده بودنـد؛از مکه که به سوی کوفه راه افتادنـد، منزل به منزل، آتش خاطره‌ای را به جای گذاشـتند، درکربلا، پیمان شـکنان که هزاران نامه به امام نوشـتند و او را دعوت کرده بودند، با شمشـیر به اسـتقبالشان آمدند و همه مردان و جوانان بنی‌هاشم را، از دم تیغ گذراندنـد و بر اجسادشان‌اسب تاختنـد و خانواده پیامبر را به اسارت گرفتنـد.زینب آرام و پرشـکوه به سـر برادر و کاروان غم زده و کودکان می‌نگریست.سپیده دم دوازدهم محرم، کاروان اسیران به کوفه رسـید. عمر سـعد دستور داده بود تا سرهای شهیدان، زودتر به کوفه برسـد و در میدان عمومی شـهر نصب گردد. ابن زیاد نیزدسـتور داده بود کوفه را تزیین کنند و جشن و سـرور فراهم اورند. مردم در خیابان‌های کوفه جمع شـده بودنـد. کاروان اسـیران وارد کوفه شـد. خانواده پیامبر، حـدود بیست سال پیش،نزدیک به پنج سال در دوران حکومت امام علی (ع) در این شـهر زندگی کرده بودند، بامردم آشـنا بودند و امروز خانواده علی (ع) ، اسـیرانه وارد کوفه می‌شدنـد.برخی از مردم برای اسیران، نان و خرما می‌آوردنـد. زینب گفت: «صـدقه بر خانواده پیامبر حرام است و اجازه نـداد کسـی از آنان نان و خرما اسـتفاده کند.»صدای مردم به گریه بلند شد. آنان اندک اندک به هوش می‌آمدند. وقتی خانواده پیامبر را بسته در زنجیر و در حال اسارت می‌دیدند، اشک از دیدگانشان می‌بارید. چشـمان مردم بارانی شده بود و دل هایشان طوفانی.وقتی چشـمانشان به سـرهای شـهیدان و کـاروان اسیران می‌افتـاد، از خجالت سـرهایشان را پایین می‌افکندنـد و با دست بر صورت‌هایشان می‌زدنـد و ناله سر می‌دادند...زینب، صحنه را برای ابلاغ پیام عاشورا مهیا دید، گفتی جریان مذاب آتش بود که از قلب پردودش، آتش فشانی سر می‌کشید. صدای او، صدای هلهله و شادی و نیز صدای‌گریه مردم کوفه را آرام کرد. مردم آرام شدند. زینب پس از سـتایش خداونـد، مردم کوفه را نکوهش کرد و از پیمان شـکنی آنان گفت و آنان را زیان کار و غـدار خوانـد.زینب گفت: «آیا می‌دانید چگونه داغ بر دل پیامبر خدا نهادید؟ حرمت او را شـکستید و خون فرزندان او را ریختید؟ آن چنان کار نابخردانه‌ای کردید که زمین و آسـمان از شـرّ آن لبریز است و شـگفت مدارید که چشم فلک خون ریز است.»گویا، سـخنان علی بود که از زبان زینب

بلند می‌شد. مردم با این صدا و کلام آشنابودند. هنوز سخنان زینب به پایان نرسیده بود که صدای گریه مردم بلند شد. سخنان‌کوبنده زینب، چونان پتکی آهنین بر سرتماشاگران فرود آمد.مردم کوفه، از درون شکستند و صدای گریه‌شان، صدای پشیمانی آنان بود. مردماز خجالت چهره خود را می‌پوشانیدند و دستان خود را می‌گزیدند. هیچ کس مردم کوفه رامثل آن روز گریان ندیده بود.کاروان اسیران را با عجله وارد کاخ ابن زیاد کردند. بزرگان کوفه و فرماندهای سپاه و جمعی از پیمان شکنان در کاخ جمع شده بودند. ابن زیاد در حالی که با چوب بر لبان مبارک امام می‌زد، خطاب به زینب گفت: «سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و قصه و فتنه شما را دروغ گردانید.»این بار نیز زینب خروشید و پاسخ داد: «سپاس خداوندی را که ما را به وجود محمد (ص) گرامی داشت و ما را پاک و پیراسته گردانید. چنان نیست که تو می‌گویی، بلکه‌کار تبه‌کاران و بدکاران، دروغ‌است».ابن زیاد گفت: «کار خدارا با خاندانت چگونه دیدی؟»زینب گفت: «جز زیبایی ندیدم. شهادت برای آنان مقدر شده بود. به زودی خداوند آنان و تو را گردهم‌اوردو داوری خواهد کرد و در آن روز، مشخص خواهد شد که پیروزی از آن کیست؟»آرامش و وقار و تسلط زینب بر روح و سخنانش، کام زیاد را تلخ کرد و جشن پیروزی‌اش، به جشن شکست و آبروریزی انجامید.ابن زیاد از فرط ناراحتی دستور کشتن زینب را صادر کرد، ولی سخنان زینب آن چنان افراد مجلس را برانگیخت که تعدادی از آنان به ابن زیاد اعتراض کردند و ابن‌زیاد حرفش را عوض کرد و نظری بر امام سجاد افکند. زینب علی بن الحسین (ع) را درآغوش کشید و فریاد زد: «اگر می‌خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.».و بدین ترتیب، زینب، برای چندمین بار از حریم امامت دفاع و پاسداری نمود.کاروان اسیران در ۱۵ یا ۱۹ یا ۲۰ محرم از کوفه به طرف شام حرکت کردند، تا یزید از نزدیک، نابودی خاندان پیامبر را ببیند.اوّلین روز صفر سال ۶۱ هجری کاروان به شام رسید؛ اسیرانی که آنان را با زنجیر بسته بودند. علی بن الحسین (ع) هم که زنجیر به گردنش بسته شده بود، از کوفه تا شام،یکسره غرق سکوت بود و کلمه‌ای سخن نگفت. اما چشمان بیدار و دل پر شعله‌اش لحظه‌ای آرام نداشت. می‌دید که زینب (س) سهمیه نانش را نمی‌خورد و به کودکان می‌دهدو شب‌ها از ضعف، همواره نماز شبش را نشسته می‌خواند. چشمان پاک و پرصفای علی بن الحسین (ع) شاهد بود که حتی یک شب، نماز شبانه زینب (س) ترک نشد.اسیران را به طرف قصر یزید حرکت دادند. زنان شام دف می‌زدند و هلهله می‌کردند. صدای شادمانی، صدای دف و طبل در شام پیچیده بود. خانواده پیامبر (ص) تکرار صحنه کوفه را در شام دیدند. آرام و پرشکوه وارد مجلس یزید شدند.یزید با چوب بر لب‌های امام حسین (ع) می‌نواخت و شعر می‌خواند و شادی می‌کرد. در درون زینب توفانی از آتش و دود بر پا شده بود. نگاه زینب بر چهره حسین (ع) بود و صدای برخورد چوب دستی بر لب‌ها و دندان‌های درخشان حسین (ع) روحش را آزرد. ناگاه صدای زینب در کاخ یزید بلند شد:«ای پسر آزادشدگان! آیا می‌پنداری که زمین و آسمان را بر ما تنگ کرده‌ای و خانواده پیغمبر را شهر به شهر می‌بری و افتخار می‌کنی؟ به خدا این شادی، عزای توست و این زندگی برای تو بلاست! آیا با چوب دستی بر دندان جگر گوشه پیامبر می‌زنی و شادی می‌کنی؟ به زودی در پیش گاه خداوند حاضر خواهی شد و کیفر خواهی دید. اما ای دشمن و دشمن زاده خدا، من هم اکنون تورا خوار می‌دارم و اهانت های تو را به هیچ می‌گیرم. خدایا حق ما را بستان و کسانی را که به ما ستم کردند، به کیفر رسان.»غرور و تبختر یزید شکست و آبرویش برباد رفت. یزید در دره تباهی و غرور سرنگون شد و زینب (س) همچنان بر قله آزادگی و عزت ایستاده بود.در این هنگام، مردی از اهل شام، برای این که ابهت سخنان زینب را بشکند و مجلس را به نفع یزید تمام کند، نگاهش را به چهره فاطمه، دختر امام حسین (ع) افکند وبه یزید گفت: «ای امیرمؤمنان! این اسیر را به من ببخش.» درد و دغدغه بر جان فاطمه افتاد. اما این بار نیز زینب، شجاعانه فاطمه را به خود چسبانید و فریاد زد: «ای دروغ‌گو و فرومایه، تو و یزید چنین حقی ندارید. اینان خانواده پیامبرند و شما شایستگی وصلت با این خاندان پاک را ندارید.»یزید یک‌بار دیگر شرمگین و درمانده ماند. شرنگی جان‌کاه بر جان تباهش و ضربه‌ای سهم‌گین بر چهره پیروزی خیالی او افتاد.فردای آن روز، سخن‌رانی علی بن الحسین (ع) در مسجد شام ضربه دیگری بود بر ابهت دروغین یزید. سخنان امام سجاد (ع)

مردم را آگاه کرد و صدای آنان به ناله و ضجه بلند شد.یزید ناچار اجازه داد خانواده پیامبر در آن چند روزی که در دمشق ماندند، آزادانه برای شهیدان کربلا عزاداری کنند. مردم شام بر اثر سخنرانی‌های زینب و علی بن‌الحسین (ع) و صدای عزاداری و تماس گاه بی‌گاه اسیران با آنان در آستانه دگرگونی و راه‌یابی به واقعیت‌ها بودند. ناچار دستگاه یزید، تصمیم گرفت خانواده پیامبر (ص) را از شام خارج کنند و به مدینه باز گردانند.کاروان خانواده در ۲۰ صفر ۶۱ هجری به مدینه وارد شد. پرده‌های اشک، چشمان‌همه را پوشانده بود. کوهی از مصیبت را بر دوش می‌کشیدند. مردم، خانواده پیامبر را درمیان گرفته بود و می‌گریستند. انگار همه مدینه به حرکت آمده بود. همه گریه کنان و نوحه‌خوان بر سر و سینه می‌زدند.چشمان زینب (س) پیوسته گرم اشک بود. ابتدا به زیارت مرقد مطهر پیامبراسلام (ص) رفتند. صدای زینب به گوش می‌رسید که: «ای رسول خدا، خبر کشته‌شدن حسین را آورده‌ایم.»خانواده پیامبر، زنان بنی‌هاشم همه سیاه پوشیده بودند. چشمان آنان همواره گرم اشک بود، نه آرایش کردند و نه شادی. نوشته‌اند که تا پنج سال، دودی در خانواده بنی‌هاشم دیده نشد؛ یعنی مهمانی‌هایی که معمولاً برگزار می‌شد، متوقف شده بود.زینب (س) آن چنان عزادار و مصیبت‌زده بود که پیکرش تاب آن همه درد رانداشت. اما او بی‌قرار و ناآرام بود. عاشورا او را لحظه‌ای آرام نمی‌نهاد. مگر می‌توانست آرام بگیرد؟ در خانه و مسجد برای مردم سخن می‌گفت. جمعیت در اطرافش حلقه می‌زدند و او واقعه کربلا را، شهادت امام حسین و یارانش را و اسارت خانواده پیامبر را برای آنان‌تعریف می‌کرد. آگاهی مثل موج‌هایی دریا به سوی ساحل جان مردم، هر روز و هر لحظه در حرکت بود.موجی از اشک و توفانی از فریاد در مدینه ایجاد شده بود. رعب و استبداد حکومت یزید، شکسته شده بود. زینب از طرف امام سجاد (ع) نیابت خاصه داشت، احکام اسلامی را برای مردم بیان کند. و خانه او همواره محل مراجعه مردم بود. مخالفان حکومت‌بنی‌امیه و انقلابی‌های شجاع؛ مانند: ابراهیم فرزند مالک اشتر و عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه و...، شوریده و شیدای سخنان زینب (س) بودند.کار زینب ابلاغ خون شهیدان بود، درخشش عاشورا در میان مردم، زنده نگاه‌داشتن خاطره شهیدان و راه آنان. سخنان زینب، نهضت بیداری در مدینه را آغاز کرد، هر روز در گوشه و کنار مدینه مجالسی برپا می‌شد و شعله‌های بیداری افروخته می‌گردید.عبیدلی در اخبار الزینبیات نوشته است که زینب کبرا (س) اشکارا مردم را به قیام برضد یزید فرا می‌خواند و می‌گفت: «حکومت یزید، باید تاوان عاشورا را بپردازد.»روزی که زینب (س) مثل دریا خاموش شد، سرشار از رنج‌های سنگین و غم‌های عمیق بود. عاشورا و اسارت را پشت سر گذاشته بود، امّا نگاه دور پرواز او نهضت مدینه را می‌دید که ابراهیم پسر مالک اشتر، عبدالله پسر حنظله و پسران شجاع مدینه، از ستم یزید بر جان آمده‌اند و بر حکومت شوریده‌اند و مردم مکه به پا خاسته‌اند و جوانه‌های نهضت و بیداری در میان مردم کوفه روییده است.

ام کلثوم

ام کلثوم، دومین خواهر امام حسین (ع) ، ازجهت سن و فضل، تالی زینب است.همان‌گونه که در تحمل مسئولیت‌ها و دشواری‌های بعد از نهضت خونین و شهادت امام حسین (ع) شریک و هم‌کار او بود.در لحظه وداع امام حسین (ع) ، ام‌کلثوم ناله و فریاد می‌کرد و از این که می‌دید برادرش به مقابله با لشکری خون آشام می‌رود، اشک از چشمانش سرازیر بود. امام او را تسلی دادند و دعوت به صبر نمودند.هنگامه سخت عاشورا و تنهایی امام حسین (ع) ، در دل توفانی علی بن‌الحسین (ع) آشوب‌ها ساخته بود و آرام و قرار را از او گرفته بود. در حال بیماری، از فرط‌غیرت و شجاعت، در حالی که به عصا تکیه می‌داد عزم میدان کرد. ام‌کلثوم از خیمه‌ها شتابان خارج شد و پشت سر امام حرکت کرد تا مانع عزیمت او به میدان گردد و سرانجام‌با سفارش امام حسین (ع) به ام‌کلثوم، برادرزاده‌اش را به خیمه‌ها برگرداند.بعد از پایان فاجعه عاشورا، وقتی کاروان اسیران را به کوفه وارد می‌کردند، ام‌کلثوم،نیز به همراه کاروان بود. وقتی دید که نگاه تند و آزاردهنده عده‌ای از مردم کوفه به طرف زنان خاندان پیامبر است، فریادی غیرت‌مندانه برآورد: «ای مردم کوفه، از خدا و رسول خدا شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر (ص) نظر می‌کنید؟»روزگاری

به وقت حکومت امام علی (ع) در کوفه، ام‌کلثوم به عنوان دختر خلیفه عزت و احترام داشت، اما این بار در حالی وارد کوفه می‌شد، کـه کوفیـان برای تفریـح و تماشـای آنـان بـه کـوچه و خیابـان آمـده بودنـد. او در حـالی وارد کـوفه می‌شـد کـه سـرهای برادران و عموزادگان و یاران برادرش، جلوتر از آنان در مقابل چشم مردم بر نیزه‌ها زده شده بود.رنج‌ها بر ام کلثوم فشار می‌آورد و از درد به خـود می‌پیچیـد، تـا ایـن کـه زینـب (س) سـخن‌رانی را آغـاز کرد و صـدای زینـب در گـوش مردم کـوفه پیچیـد، از کرده خـویش پشیمانشان کرد.باسخنان زینب، صـدای مردم کوفه به گریه و نـدبه بلنـد شـد. زنـان موهـای خود را افشان‌کردنـد و خاک بر سـر و صورت خود ریختند و بر صورت هایشان سیلی زدند.بعد از زینب (س) ام‌کلثم در حالی که صدایش به گریه بلند بود از پشت پرده هودج،سخن آغـاز کرد: «ای اهـل کوفه، بـدا به حالتـان! چرا حسـین را تنها گذاشتیـد و او را شـهیدکردید و خانـدانش را به اسیری گرفتید؟ وای بر شـما! آیا می‌دانید چه جنایت بزرگی کردید؟ کسی را کشتید که پس از پیامبر خدا، مقام هیچ کس به او نمی‌رسید. خـونی را بر زمین ریختیـد که خـدا و قرآن و پیـامبر، ریختن آن را حرام کرده بودنـد.»بعضـی از مورخـان می‌نویسـند: «ام کلثـوم در مجلس ابن زیاد نیز سخن رانی کرد.»و هم‌چنین در بازگشت کاروان اسیران از شام به مدینه، چون مدینه از دور نمایان شد، ام کلثوم قصیده‌ای را با این مطلع شروع کرد و گریست:مدینهٔ جدّنا لا تقبلینا فبالحسراتِ و الاحزانِ جِینا؛«مدینه جدمان ما را دیگر نمی‌پذیرد، زیرا ما با حسـرت‌ها و انـدوه‌ها به سوی آن آمـده‌ایم».و سرانجام درد و رنـج فاجعه کربلا، توان و تاب را از ام‌کلثوم گرفت و بعد از گذشت چهارماه و ده روز از مراجعت از شام در سن ۵۵ سالگی در مدینه وفات یافت.

فاطمه

دختر بزرگ امام حسـین (ع) نیز، مانند دیگر زنان اهل بیت در زندگی‌ای پرحادثه،زیست. فاطمه باری سـنگین از مصـیبت ها و رنج هـا را بردوش کشـید و سـرانجام به همراه کاروان اسـیران، عازم کوفه شـد. او نیز در کوفه به سـخن‌رانی پرداخت و به افشای ماهیت کوفیـان سـخن گفت. فاطمه بعـد از حمـد و سپاس الهی، رو به مردم کوفه کرد و گفت:«دیروز جـدّ ما را کشتیـد و هنوز خون ما از شمشیرهایتان می‌چکـد و اکنون از ریختن خون مـا و چپاول و غارت اموال ما خشـنود می‌شویـد. ای اهل کوفه، هلاکت بر شـما باد! اینک منتظر لعنت وعذاب خدا باشید که به همین زودی، پی در پی بر شـما خواهد شد.»در شام، سخت‌ترین روزها بر خانواده پیامبر گـذشت. زیرا شام پایگاه دشـمنان اهل‌بیت بود. در کاخ یزیـد، یکی از شامیان، نگاه آزاردهنـده‌اش را به فاطمه دوخته بود و از یزید می‌خواست تا فاطمه را به او ببخشـد. فاطمه می‌گویـد: «بدنم از بیم لرزید و پنداشـتم که این‌کار برای آنان شدنی است. پس به لباس عمـه‌ام زینـب چسبیـدم.»و زینـب (س) ایـن زن شـجاع و قهرمـان بـه آن مرد شـامی بانـگ زد و او و یزیـد را از آن سـخنان پشـیمان سـاخت.مورخـان، فـاطمه دختر امـام حسـین (ع) را مادر انقلابی‌ها می‌نامنـد، زیرا چنان که می‌دانیم، فاطمه با حسن مثنی فرزنـد امام حسن (ع) ازدواج کرده بـود و از او فرزنـدانی را، به نـام: عبـدالله، ابراهیم، حسن مثلث و ام‌کلثوم و زینب داراشـد. سلسـله قیـام هـای علوی که برضـد بنی‌امیه و بعدها بر ضد بنی‌عباس انجام می‌گرفت، همه از نسل نخستین انقلابی علوی، محمد معروف به نفس زکیه هسـتند که محمد فرزند عبدالله بن حسن مثنی؛ یعنی از نسل فاطمه دختر امام حسـین (ع) است.فاطمه در ماجرای کربلا نوعروس بود و همسـرش حسن مثنی نیز هفده سال داشت. حسن در میدان کربلا بعد از جنگی شجاعانه زخم‌های شدید برداشت و در میدان افتاد و دشمن به فکر این که او کشته شده، او را رها کرد. اما بعداً بستگانش او را در میان کشتگان زنده یافتند و مخفیانه به کوفه بردند و بعدها در سن (س) ۵ سالگی به شهادت رسید.

رباب

همسـر وفا پیشه امام حسـین (ع) ، بعد از کربلا همیشه در آتشـی که داغ مرگ شوهر و فرزند شـش ماهه‌اش، بر جانش افروخته بود،

می‌سوخت و همواره دیـدگان فاجعه دیده‌اش اشک حسـرت و اندوه می‌ریخت.غروب روز یازدهم محرم وقتی عازم کوفه می‌شدند، برای رباب ساعاتی فرساینده و تلخ بود. یاد حسـین و غربت و تنهایی‌اش، و شـهادت او و شهادت علی پسر شیرخواره‌اش و... از ذهن رباب دور نمی‌شـد. او مرثیه‌ای سـرود:إنّ الَّذی کانَ نوراً یُسْتَضاءُ به بِکَرْبَلاءَ قَتیلٌ غَیْرَ مَدْفونِسِبطُ النَّبیِّ جَزاکَ الله صالِحَهً عَنا جُنِّبتَ خُسْرانَ الْموازینِقَدْ کُنْتَ جَبَلاً صَعْباً الُوذُ بِهِ وَ کُنْتَ تَصْحَبُنا بِالرَّحْمِ وَ الدّینِمَنْ لِلْیَتامی وَمَنْ لِلسّائلینَ وَ مَنْ یُغْنی وَ یَأوی إلَیْهِ کُلُّ مِسکینِوَاللهِ لا اَبْتَغی صَهْراً بِصِهْرِکُمْ حَتّی اُغَیَّبَ بَیْنَ الرَّمْلِ وَ الطّینِ؛«آن کسی که خود نور بود و از او روشنایی می‌گرفتند، در کربلا شهیـد شده است و پیکرش بر خاک مانده است. پسر پیامبر خدا، خداوند تورا پاداش نیکو دهد از سوی ما، و از خسـران موازین در قیـامت به دور دارد. تو بهماننـد کوهی بودی که بـا مهر و دیانت با ما رفتار می‌نمودی. پس از تو، که یار یتیمان و فقیران باشـد؟ چه کسـی درمانـدگان را در پنـاه گیرد؟پس از تو، همواره تنهـا خواهم مانـد، تـا این که در میان خاک و گل قرار گیرم».در مجلس ابن زیـاد در کوفه، سـرهای شـهیدان را در اطراف مجلس قرار داده بودنـد و سـر مبـارک حسـین (ع) در داخل تشتی، جلو ابن زیاد بود. ربـاب، سـر حسـین (ع) را از برابر ابن زیـاد برداشت، بوسـید و در دامـان گرفت و خوانـد:وا حُسَیْناً فَلا نَسیتُ حُسَیْناً اقْصَدَتْه اسِنَّهُ الاعْداءِغادَروهُ بِکربَلاءَ صَریعاً لا سَقی اللهُ جانبی کَربَلاء«دریغ بر حسین! هرگز او را فراموش نمی‌کنم، که نیزه‌های دشمنان، قصد او را کردنـد. او را به حیله کشتند و در زمین کربلا به خاک افکندنـد، خداونـد هیـچ گاه زمین کربلا را سیراب نکنـد.»عاطفه جوشان رباب (س) ، سخنان زینب (س) و گفتگوی ابن زیاد با امام سجاد (ع) ،مجلس ابن زیاد را بر هم زد و ابن زیاد را رسوا کرد.در مورد ربـاب، روایـت دیگری نیز هست، که اگر برای عزای امـام حسـین (ع) بتـوان انـدازه‌ای را گفت. ربـاب ثـابت کرد که چگـونه عزای حسـین (ع) بر جان او خیمه زده است و بی حسـین (ع) مانـدن برای او، معنایی ندارد.بر طبق روایت، رباب کربلا را ترک نکرد و در کنار پیکرهای شـهیدان مانـد. پس ازآن که زنان و مردان قبیله غاضـریه پیکرها را دفن کردند، او هم چنان در کنار مرقد حسـین (ع) مانـد و آن قـدر گریست تا مرغ روح بی‌قرارش پرکشـید.ذوقی چنان نـدارد بی دوست زندگانی دو دم به سـر آمد، زین آتش نهانی (سـعدی) به روایت برخی دیگراز مورخان، رباب نیز همراه کاروان اسیران به کوفه و سپس به شام رفت، رباب در این مسیر، هنگام عبور از شـهر حلب، بر اثر شدت ناراحتی‌ها و گرسـنگی و سـختی راه، بیمار شد و از شتر افتاد و کودکی که در شـکم داشت، سـقط شـد و هنوز همـان محـل به نـام «سـقط المحسن» زیـارت گـاه مردم است. نام آن کودک محسن بود و این غم جان کاه، بر غم های رباب افزون گشت و او را پیش از پیش آزرده و رنجور ساخت.بعـد از بازگشت اسیران به مـدینه، رباب یک سال در کربلا بر مزار حسـین (ع) مقیم شـد و هرگز زیر سـقفی نیارمید.می‌نویسـند که در مدینه، تعدادی از بزرگان و اشـراف عرب به خواسـتگاری رباب آمدنـد، اما این زن وفاپیشه هرگز نپذیرفت و گفت: «پس از حسـین (ع) کدام مرد شایسـته همسری من است و بعد از پیامبر بزرگ، خود را عروس چه کسـی بـدانم؟»باقی عمر رباب در غم و اندوه گذشت. روز به روز از تاب غم، فرسوده‌تر و از فشار اندوه ناتوان‌تر گشت، تا سرانجام جان لبریز از ملال و مصیبت او به جهان دیگر شتافت.

سکینه

غروب روز یـازدهم، خانـدان پیـامبر (ص) را اسیرانه، سوار شتران کردنـد و به سوی کوفه حرکت دادنـد. موقع عبور از کنار شـهدا، سکینه دیـد که جسـد پـدرش بر روی زمین داغ کربلا افتاده و غرقه در خون است. خود را بر روی جسـد پـدر انداخت تا او را وداع گفته و خلجان و هیجانی را که از مصیبت در دلش می‌گذرد با پدر بگوید.کسی نمی‌توانست سکینه را از جسد امام حسین (ع) دور کنـد تا این که جمعی از زنان گرد آمدنـد و او را به زور از جسـد پـدر دور نمودنـد.در مسیر حرکت کاروان اسیران، وقتی در اوّل صفر سال ۶۱ هجری به شام رسیدند، شام را در جشنی باشکوه دیدند. مردم شام برای دیدن اسیران در میدان های دمشق تجمع کرده بودند. اسیران، و سـرهای شهیدان و خانواده پیامبر را در خیابان‌های شام می‌گرداندند.سهل بن سعد می‌گوید: «وقتی مردم را سرشار

از شادی دیدم، گمان کردم شاید مردم شام، جشنی دارند و من نمی‌دانم، لذا پرسیدم: آیا عید است؟ گفتند: ای پیر مرد!مثل این که غریبه‌ای. گفتم: من سهل بن سعد هستم و پیامبر را دیده‌ام و از او حدیث نقل می‌کنم. گفتند: این سر حسین و یاران اوست که از عراق به شام می‌آورند. گفتم، ای عجب! سر حسین (ع) فرزند دختر پیامبر را می‌آورند و مردم شادی می‌کنند؟! در کنار دروازه ایستادم. پرچم‌ها رسیدند. مردی در جلو، نیزه‌ای بلند در دست داشت.سرحسین (ع) که شباهتی تمام به پیامبر (ص) داشت، بالای نیزه بود. به دنبال آن کاروان‌زنان و کودکان می‌آمدند. از دختری پرسیدم: نام تو چیست؟ گفت: من سکینه،دخترحسین (ع) هستم. گفتم: آیا می‌توانم برای تان کاری بکنم؟ من سهل بن سعد هستم که جد شما را دیده‌ام و از او حدیث نقل می‌کنم. گفت: به این نیزه‌دار بگو که سر پدر مرا از جلو چشمان ما به کناری ببرد. مردم دارند ما رانگاه می‌کنند. نیزه‌دار جلو برود تا نگاه مردم متوجه ما نباشد.»سهل بن سعد گوید: «به نیزه‌دار نزدیک شدم. چهارصد دینار به او دادم و او جلو رفت.»و بانوان بنی‌هاشم‌در پاسداری از عفاف و عصمت و شخصیت خود چنین بودند،حتی در دوران اسارت می‌کوشیدند و در حین ورود به شهرها، دستان خود را جلو چهره‌های خود می‌گرفتند، تا دست‌ها مانعی‌از نگاه‌ها باشد.

فاطمه صغری

او دختر گرامی امام حسین (ع) است که در مدینه مانده بود و بعض مورخان از بیمار بودن او خبر می‌دهند. وی اگر چه در زمین کربلا نبود، ولی به درد فراق پدر و برادر و خواهران و عموها و عمه‌های خود دچار بود.علامه مجلسی نقل می‌کند: «چون حضرت حسین (ع) را شهید کردند. غرابی بیامد و بال و پر خود را در خون حضرت بیالود و خویشتن را به مدینه رساند و بر لب دیوار خانه فاطمه صغرا نشست. فاطمه چون آن مرغ خون آلود رادید، به های‌های گریست و در مرثیه پدرش اشعاری حزن آلود سرود.»

ام البنین

فاطمه کلابیه معروف به «ام‌البنین»، مادر سردار رشید کربلا، ابوالفضل العباس است. او همسر امام علی (ع) است که چهار فرزندش در کربلا شهید شدند. در قدرت ایمان و علاقه وی به خاندان عصمت و طهارت همین بس که وقتی خبر شهادت چهار فرزندش را به او دادند، گفت: «رگ‌های قلبم پاره شد. فرزندانم و هرچه زیر آسمان نیل‌گون است،فدای اباعبدالله الحسین (ع) ، مرا از حال حسین (ع) مطلع سازید.»ام‌البنین در سوگ حسین و فرزندانش، چنان نوحه‌ها می‌سرود و می‌گریست که مردم مدینه دورش جمع می‌شدند و با او می‌گریستند. حتی مروان بن حکم که از دشمنان بنی‌هاشم بود، از شنیدن نوحه‌سرایی‌های ام‌البنین در قبرستان بقیع، اشک می‌ریخت.

لبابه

وی بانوی حرم قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس (ع) است. او دختر عبیدالله بن عباس است. نام مادرش نیز، ام حکیم بود. حضرت ابوالفضل، از این بانو، دو فرزند بنام فضل و عبیدالله داشت. ابو نصر بخاری گوید: «بعد از شهادت حضرت ابوالفضل، لبابه بازید بن حسن بن علی (ع) ازدواج کرد و از او نیز دو فرزند به دنیا آورد: نفیسه و حسن.»نفیسه بعدها با اسحاق مؤتمن، فرزند امام صادق (ع) ازدواج کرد و آرام گاهش درمصر زیارت‌گاه خاص و عام است.حسن بن زید در دوران منصور عباسی پنج سال حاکم مدینه بود، سپس منصور او را عزل و به زندان انداخت. بعد از مرگ منصور، از زندان رهایی یافت و سرانجام در هشتاد سالگی در راه عزیمت به حج درگذشت.

ام سلمه

او همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) بود. این زن بعد از خدیجه (س) میان زنان پیامبر (ص) مقام والایی داشت و منزلتش نزد آن حضرت برتر و مقدم بود. پیامبر از دین‌داری و فضیلت او فراوان می گفت.ام سلمه از زمانی که به خانه پیامبر وارد شد، اهل‌بیتِ او را دوست داشت و شیفته اهل‌بیت (ع) بود. او از فاطمه، مانند فرزند خود سرپرستی می کرد و بعدها نیز فرزندان فاطمه را همانند فرزندان خود عزیز می‌شمرد.از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «حسین (ع) هنگامی که به سوی عراق روان گردید، نامه‌ها و وصیت خویش را نزد ام سلمه به امانت گذاشت و چون علی بن الحسین (ع) از اسارت شام به مدینه برگشت، ام‌سلمه آن‌ها را به او تسلیم کرد.»ام سلمه عشق و علاقه‌ای خاص به امام حسین (ع) داشت. اشعار زیر را وقتی که حسین (ع) را در آغوش می گرفت، می‌خواند:یَأَبی إبْنَ عَلی أنْتَ بِالْخَیْرِ مَلی کُش ٍ کَأسنانِ الحَلی کُن ٍ ککَبْشِ الحُوَّلِ؛«پدرم فدای پسر علی باد. تو به خیر و نیکی آکنده‌ای. در تیزی و استواری مانند گیاه خاردار و هم‌چون سرور بینا و آگاه قوم باش.»و این احترام و علاقه دو طرفه بود. امام حسین (ع) نیز موقع خروج از مدینه به دیدار ام سلمه می‌رود و به قدرت علم امامت، محل شهادت خود و اصحابش را به او نشان داده، نامه‌ها و وصیت‌های خود را به او می‌سپارد تا بعدها در اختیار امام سجاد قرار دهد.روز عاشورا، در مدینه، در خانه ام‌سلمه، صدای گریه پیچیده بود. ام‌سلمه در خواب دیده بود که بر سر و صورت پیامبر غبار نشسته است. پرسیده بود: «پیامبر خدا، چه اتفاقی افتاده است؟» پیامبر گفته بود: «حسین (ع) شهید شده است.»اما ام‌سلمه نشانه دیگری نیز داشت؛ خاکی را پیامبر به او داده بود که وقتی حسین (ع) شهید شود، از خاک، خون تازه خواهد چکید. خاک نزد وی بود و چون وقت آن رسید و آن را دید که خون گردیده، فریاد برآورد: «ای حسین (ع) ای پسر پیامبر خدا!»،پس زنان از هر سو شیون برآوردند، تا از شهر مدینه چنان شیونی برخاست که هرگز مانند آن شنیده نشده بود.ام‌سلمه عمر طولانی کرد. اما خبر شهادت امام حسین (ع) بر او بسیار گران آمد و او را در بهت و خاموشی شدیدی فرو برد و چندی از این حادثه نگذشته بود که در سن ۴ سالگی در سال ۶۲ هجری وفات یافت و در بقیع دفن شد.

صفیه (دختر عبدالله عفیف)

چنان که صفحه های قبل گفته شد، زینب (س) در مجلس ابن زیاد، با سخنان آتشین خود، شادی ابن زیاد را به ماتم و عزا مبدل ساخت و ماهیت پست و پلشت عبیدالله بن زیاد را افشا و آبرویش را در جمع منافقان کوفه، لگدمال کرد. لذا ابن زیاد برای جبران این شکست، به مأموران خود دستور داد تا مردم را در مسجد کوفه جمع کنند. همه در مسجد جمع شدند. ابن زیاد بالای منبر رفت و گفت: «سپاس خدایی را سزاست که حق و اهل آن را پیروز گردانید. امیرالمؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و دروغ گو، حسین بن علی و یاران او را کشت.»ناگاه از میان جمعیت صدایی در مسجد پیچید و سکوت سنگین مسجد را در هم شکست: «ای پسر مرجانه، دروغ گو و فرزند دروغ گو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده و پدرش. آیا پسران پیغمبر را می‌کشید و دم از راست گویی می‌زنید؟»شرنگی دردآلود بر کام ابن زیاد نشست و تلخی کشنده‌ای وجود منفور او را در خود گرفت و سکرات لحظات گذشته را از سرش پراند. مگر او همه فریادها را خاموش نکرده بود؟ مگر به دستور او سرهای بی تن کشتگان را برای ایجاد وحشت و رعب، در کوچه و بازار نگردانده بودند؟ پس این صدای کیست که بی هیچ رعب و وحشتی، بر سر او فریاد می‌کشد؟همه مردم کوفه این فریاد زننده را می‌شناختند. او عبدالله بن عفیف الازدی بود.پیرمردی که دوست و یار علی (ع) بود. یک چشمش را در جنگ جمل از دست داده بود و چشم دیگرش را در جنگ صفین. و مرد نابینای کوفه، کارش همه روزه این بود که روزها به مسجد می‌آمد و به نماز می‌ایستاد.صدای دردمندانه او امروز در مسجد کوفه پیچید و ابن زیاد که

سراسیمه شده بود و دوباره طعم تلخ شکست را می‌چشید، فریاد زد او را بگیرید.افراد قبیله «ازد» عبدالله را از مسجد خارج کردند و سخن‌رانی ابن زیاد نیمه کاره ماند و مجلس به هم خورد. بعد از مدتی، سواران ابن زیاد خانه عبدالله بن عفیف را محاصره کرده و با سواران قبیله ازد به نبرد پرداختند. کثرت تعداد سواران ابن زیاد سبب شکست محاصره شد و آنان در صدد شکستن در خانه عبدالله شدند. دختر عبدالله که شاهد ماجرا بود، پدر را آگاه ساخت. عبدالله گفت: «دخترم نترس! شمشیر مرا بده و از اطرافم مواظبت کن.»دختر شمشیر را به دست پدر داد و مرد نابینا که سال‌ها بود شمشیر بدست نگرفته بود در حالی که رجز می‌خواند شروع به جنگ نمود.با نزدیک‌تر شدن مأموران ابن زیاد، دختر، عبدالله را باخبر می کرد و با بلند شدن صدای دختر، انگار فرمان فرمانده صادر شده باشد، عبدالله به حرکت در می آمد.عبدالله با راهنمایی‌های دخترش، جنگی شجاعانه انجام داد و تعدادی از مأموران را به قتل رساند، اما سرانجام ضعف و خستگی شدید، او را از کار انداخت و مأموران ابن‌زیاد موفق به دستگیری او شدند.ابن زیاد در سردی خفت بار وذلیلانه خود، دستور داد تا آن شعله نابینا را که نثار بینائی انسان شده بود. خاموش کنند.محله سنجه، شاهد کشته شدن عبدالله بن عفیف شد و پیکر خونین و بی سرعبدالله، ضربه دیگری شد بر صحنه آرایی عبیدالله بن زیاد و شجاعت دختر عبدالله بن عفیف، الگویی شد برای دختران تاریخ، تا در دفاع از حق، راهنمای صدیق برای سربازان جبهه حق باشند.مؤلف ریاحین الشریعه نام این دختر را «صفیه» نوشته و می گوید:«ابن زیاد دستور داد این دختر را برای خاطر این که در جنگ پدرش با مأموران،پدر را راهنمایی می‌نمود، زندانی کردند، ولیکن به دستور سلیمان بن صرد خزاعی مردی به نام «طارق» او را از زندان نجات داد و صفیه، مخفیانه به قادسیه رفت. در قادسیه به قبیله خزاعه پیوست و بعد از قیام توابین، به عقد محمد بن سلیمان بن صرد خزاعی درآمد و از او شش پسر و چهار دختر متولد شد که همه از شجاعان و از شیعیان امام‌علی (ع) بودند.

ام لقمان

او دختر عقیل بن ابی‌طالب و خواهر مسلم بن عقیل بود. زنی دانشمند، و خردمند،سخن‌ور و شجاع بود و در میان زنان بنی‌هاشم به سخن‌وری و فصاحت و روانی بیان شهرت داشت.وقتی کاروان بازماندگان فاجعه کربلا به مدینه رسیدند، ام لقمان گروهی از مردم مدینه را به استقبال آن کاروان مصیبت زده تهییج کرد و با آن گروه به پیش و از آمد.صدای گریه مردم در مدینه پیچیده بود. ام لقمان برای مردم، این اشعار را خواند:ماذا تَقوُلُون اذْ قالَ النَّبیُ لَکُم ماذا فَعَلْتُم وَ انْتُم آخِرُ الْاُمَمِبِعِتْرتی وَ بِاهْلی بَعْدُ مُفْتَقَدی مِنْهُم اُساری وَ مِنْهُم ضُرَّجوا بِدَمٍ«چه خواهید گفت، اگر پیامبر (ص) به شما بگوید: شما که آخرین امت من بودید، باخانواده و فرزندان من، پس از من چگونه رفتار کردید. عده‌ای از آنان در خون خود آغشته شدند و عده‌ای به اسارت رفتند.»آری این چنین بود....در این ماجرا، گروهی اندک از زنان و دختران پاک باز انقلابی، که در دامن آن روز بزرگ شکفتند، وظیفه سخت افشاگری را به شایسته‌ترین صورت به پایان بردند. چنان که رباب همسر امام و هم‌چنین ام‌کلثوم خواهر امام و فاطمه دختر امام، در سراسر دوران اسارت، به ویژه در مواجهه با مردان تحمیق شده و نیز در مجالس ابن زیاد و یزید بسا خطبه‌های پیروزمندانه خواندند و در هر فرصتی برای افشای حقایق و فلسفه عاشورا سخت کوشیدند.چنین شد که این زنان و دختران اندک، در مقام ارجمندترین رسولان منزه نهضت، پیام عاشورا را چنان‌که می‌بایست، به دل‌ها رساندند و در صدر صفوف جای گرفتند و در حالی که در مقابل گردن کشان و ستم‌کاران از هیچ تخفیف و پاسخ دندان شکن دلیرانه دریغ نمی‌کردند، در برابر مردم نا آگاه کوچه و بازار هر تحقیر و دشنام را صبورانه به جان خریدند تا در انجام رسالت افشاگرانه‌شان، بینش و آگاهی را اشاعه دهند.آری،آنان‌که رفتند،کاری حسینی کردندوآنان‌که ماندند باید کاری زینبی کنندوگرنه یزیدی‌اند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹